

## دکتر رابرت ونوی ، پادشاهان، سخنرانی ۶

دکتر رابرت ونوی ، دکتر پری فیلیس، تد هیلدبرانت، ۲۰۱۲ ©

و. ۱. سلیمان: صلح با یک نقص - واگذاری سرزمین خدا

بنابراین «۱» زیر «ف» عبارت بود از «صلح با یک نقص، اول پادشاهان ۱۰:۹-۲۵». به یاد دارید که در اول پادشاهان ۱۰:۹-۲۵ در مورد عمل سلیمان در دادن آن بیست شهر به حیرام بحث کردیم. سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا او واقعاً حق دارد بخشی از سرزمین موعود را که متعلق به قبیله اشرا بود، به معنای فنی کلمه، تصاحب کند، اما در نهایت نه به سلیمان تعلق داشت و نه به اشرا، بلکه متعلق به خداوند بود. این سرزمین خداوند بود. آیا او حق داشت آن سرزمین را بگیرد و به عنوان وثیقه وام به یک پادشاه بت‌پرست بدهد؟ اساساً این کاری است که او انجام داد. وقتی به عهد سینا برمی‌گردیم، بارها و بارها تأکید می‌کند که سرزمین متعلق به خداوند است. بنی‌اسرائیل در آنجا زندگی و کار می‌کردند، اما نمی‌توانستند هر کاری که می‌خواهند با آن سرزمین انجام دهند. در واقع، این نگرانی وجود داشت که زمین حتی از خاندان فروخته نشود تا خاندانی که در یک قبیله بودند بتوانند میراث خود را حفظ کنند. این نه اسرائیل بود، نه سلیمان، یا در نهایت هر کسی که به معنای نهایی کلمه مالک زمین بود؛ این سرزمین خداوند بود. من فکر می‌کنم از این منظر، سلیمان کاری انجام می‌دهد که واقعاً برای یک پادشاه واقعی عهد مناسب نیست - اینکه مقداری از آن زمین را به یک پادشاه بت‌پرست ببخشد. بنابراین من فکر می‌کنم حتی در این عمل نیز نشانه‌ای وجود دارد که این پادشاهی صلح دارای نقص است. کامل نیست. آن چیزی نیست که باید باشد. این فقط موقتی است.

این تحقق نهایی پادشاهی صلح نیست؛ و تا زمانی که آن پادشاهی نهایی صلح - که فکر می‌کنم کتاب مقدس به ما می‌گوید روزی خواهد آمد و برقرار خواهد شد - اما تا زمانی که اینجا نباشد، جابجایی‌های اجباری مردم، اخراج مردم، مجبور شدن مردم به ترک خانه‌هایشان، چیزهایی از این قبیل وجود خواهد داشت، و تاریخ پر از این موارد است. شما در این برهه از زمان، شهرهای اسرائیل را داشتید که به یک حاکم بت‌پرست واگذار می‌شدند. شما این را در تاریخ اخیر اسرائیل نیز دارید، اما من به آن نمی‌پردازم.

اجتناب از سرخوردگی از کلیسا و بدبینی

شما می‌توانید آن «اصل صلح» را که در آنجا مطرح شده است، در زمان حال به کلیسا اعمال کنید، جایی که قوم خدا به عنوان یک نهاد سیاسی با حقوق جغرافیایی-سرزمینی یا چیزی شبیه به آن سازماندهی نشده‌اند. من فکر می‌کنم شما همین اصل را دارید، به این معنا که در کلیسا، حتی در کلیسای مسیح، جایی که به یک معنا آرامش مسیح وجود دارد، و جایی که قطعاً در قلب مؤمنان حکومت و سلطنت می‌کند، و جایی که باید در روابط بین مؤمنان حکومت و سلطنت کند، متوجه می‌شوید که نقص‌ها و شکاف‌هایی نیز وجود دارد. این کامل نیست.

برای برخی از مردم، این موضوع آنقدر به یک مانع تبدیل می‌شود که از کلیسا ناامید می‌شوند، و برخی از مردم حتی تا آنجا پیش می‌روند که نمی‌خواهند هیچ ارتباطی با کلیسا داشته باشند زیرا کامل نیست. من فکر می‌کنم چیزی که باید درک کنید این است که تا زمانی که گناه هنوز وجود دارد، چه در دوره عهد عتیق باشید و چه در دوره عهد جدید، پادشاهی و آرامش کامل را در کمال و تمامیت آن ندارید. هنوز به کمال خود نرسیده و اینجا نیست.

بنابر این فکر می‌کنم در مورد این نوع چیزها، تا جایی که به دیدگاه مربوط می‌شود، تعادلی لازم است. فکر می‌کنم باید از انتظارات ایده‌آل‌گرایانه دوری کنید. به عبارت دیگر، می‌توانیم آرزو کنیم و امیدوار باشیم که همه چیز در این زندگی و در این زمان بی‌نقص باشد، و افرادی که در زمان سلیمان زندگی می‌کردند آرزو می‌کردند که پادشاهی بی‌نقص باشد، اما قرار نیست بی‌نقص باشد. ما باید انتظارات ایده‌آل‌گرایانه‌ای داشته باشیم تا انتظار داشته باشیم که بی‌نقص باشد - این یک روی سکه است. روی دیگر آن این است که نباید آنقدر بدبین شویم که چیزهای بدی که در کلیسا یا جامعه می‌بینیم، به سادگی به عنوان چیزهایی پذیرفته شوند که نمی‌توانیم کاری در مورد آنها انجام دهیم. شما به نوعی چیزها را نادیده می‌گیرید زیرا متوجه می‌شوید که چیزها بی‌نقص نیستند و بنابر این، وقتی مشکلات را می‌بینید، وقتی چیزهایی را می‌بینید که درست نیستند، فقط آنها را تحمل می‌کنید.

شما نمی‌خواهید نسبت به مسائل بدبین شوید. من فکر می‌کنم که این موضع اخیر، انتظار کمی از قدرت مسیح و روح او دارد. شما می‌توانید به مشکلات رسیدگی کنید، می‌توانید برای بهبود تلاش کنید و در موقعیت‌ها بهبود قابل توجهی حاصل شود. هرگز کامل نخواهد بود، اما می‌تواند تا حدی وجود داشته باشد. ایده آل‌گرایی که همیشه به دنبال کمال است، به اندازه کافی ماهیت سقوط کرده انسان را در نظر نمی‌گیرد. من فکر می‌کنم شما باید هر دو چیز را در تعادل و دیدگاه خود نگه دارید. و یک مسیحی باید امید و انتظار داشته باشد که علیرغم گناه، مسیح در جهان در حال کار است و همه چیز می‌تواند به خوبی انجام شود و ما باید برای تحقق آن تلاش کنیم. وقتی نتایج کامل و نهایی نیستند، نباید کاملاً ناامید شد، زیرا تا زمانی که خود مسیح نیاید و آن پادشاهی کامل صلح را که سلیمان انجام نداد و هیچ کس دیگری انجام نداده است، برقرار نکند، ناامید نخواهند شد.

حالا ما در این بخش هستیم که از آیات ده تا بیست و پنج ادامه دارد و ما در مورد صلح با یک نقص صحبت می‌کنیم. آیات ۱۵ و ۱۶ تقریباً وضعیت معکوسی را به ما نشان می‌دهند. شما آنجا را می‌خوانید، ما در فصل ۹ هستیم: «این روایت کار اجباری است که سلیمان پادشاه برای ساختن معبد خداوند، کاخ خودش، تراس‌های «پشتیبان، دیوارهای اورشلیم، حاصور، مجدو و جازر به کار گرفت

و سپس در آیه ۱۶ پس از ذکر جازر، یک عبارت درون پرانتز می‌بینید که جازر و کنعانی‌های باقی‌مانده توضیح می‌دهد جازر چیست. فرعون، پادشاه مصر، به جازر حمله کرده و آن را تصرف کرده بود. او آن را به آتش کشیده بود. او ساکنان کنعانی آن را کشت و سپس آن را به عنوان هدیه عروسی به دخترش، همسر سلیمان، داد. سلیمان جازر را بازسازی کرد، آن را مستحکم کرد

فکر می‌کنم در فصل ۳ چیزی در مورد جازر ذکر کردم. فکر می‌کنم در آیه ۱:۳ آمده است که سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، پیمان اتحاد بست و با دخترش ازدواج کرد. فکر می‌کنم در آن لحظه توضیحی دادم که سلیمان همراه با آن پیمان ازدواج، این شهر جازر را نیز دریافت کرده بود. اما می‌بینید، اینجا وضعیت برعکس است. در آیات قبلی، سلیمان بیست شهر را واگذار کرد؛ در اینجا یک شهر را دریافت می‌کند. او بیست شهر را به یک حاکم بت‌پرست واگذار کرد، اکنون شهری به نام جازر را از یک فرعون مصری دریافت می‌کند. جازر همچنین شهری است که متعلق به قلمرو سرزمین موعود متعلق به قبیله افرایم بود.

در طول فتح، در یوشع ۱۰:۳۳ می‌خوانید که جازر شکست خورد. یوشع ۱۰:۳۳ می‌گوید: «در این میان، هورام، پادشاه جازر، برای کمک به لاکیش آمده بود، اما یوشع او و لشکرش را شکست داد، به طوری که هیچ بازمانده‌ای باقی نماند.» بنابراین جازر شکست خورد، اما ظاهراً شهر ویران نشد و توسط بنی‌اسرائیل مسکونی یا اشغال نشد. ظاهراً اوضاع از زمان فتح تا زمان سلیمان به همین منوال باقی ماند؛ شهر همچنان یک شهر کنعانی باقی ماند.

حال، ممکن است به دلیل وقایع جاری فکر کنید که مشکل فلسطین، به اصطلاح، در اسرائیل، یک مشکل مدرن و مربوط به دوران اخیر است. اما فکر می‌کنم با نگاه به متن کتاب مقدس، می‌توانید بگویید که اسرائیل تقریباً همیشه به نوعی مشکل فلسطین داشته است. این مشکل در دوره عهد عتیق نیز وجود داشته است، زیرا همانطور که امروزه اعراب و فلسطینی‌ها در اورشلیم و سایر نقاط اسرائیل، به ویژه کرانه باختری و نوار غزه زندگی می‌کنند، در زمان سلیمان نیز بیوسی‌ها در اورشلیم به همراه اموری‌ها، هیتی‌ها، پرزی‌ها و هیوی‌ها در نقاط مختلف این سرزمین وجود داشتند. غیر اسرائیلی‌ها در سرزمین اسرائیل ساکن بودند و شهرها و مناطقی وجود داشت که به سختی هیچ اسرائیلی در آنها زندگی می‌کرد. آنها توسط این اقوام دیگر اشغال شده بودند و جازر یکی از این شهرها بود. از زمان فتح تا زمان سلیمان، بخش زیادی از اسرائیل توسط ساکنان کنعانی اشغال شده بود. بنابراین فکر می‌کنم می‌توان گفت که در آن زمان نیز مشکل فلسطین وجود داشت. البته آن وضعیت فقط یک مسئله سیاسی نبود، بلکه پیامدهای سیاسی داشت.

اما در اصل، و بسیار مهم‌تر، فکر می‌کنم یک مسئله مذهبی در میان بود، زیرا عهد عتیق به ما می‌گوید کنعانی‌هایی که در آن سرزمین باقی ماندند، مانعی برای اسرائیل شدند تا آنها را گمراه کنند و از پرستش و اعمال بت‌پرستانه خود پیروی کنند. به نظر می‌رسید بت‌های این قوم جذابیت زیادی برای بنی‌اسرائیل داشتند و در طول دوره داوران بارها می‌خوانید که اسرائیل پس از اعمال مذهبی این کنعانیان گمراه شد. بنابراین تهدید مذهبی بسیار بزرگتر از یک تهدید سیاسی بود.

من فکر می‌کنم در زمان سلیمان، مسئله سیاسی تا جایی که به جازر مربوط می‌شد، چندان جدی نبود، اما جنبه مذهبی همچنان یک تهدید بود، نه فقط برای جازر، بلکه برای سایر گروه‌های کنعانی که در آن سرزمین ساکن بودند.

حال، تنها راه حل واقعی این بود که کاری را که خداوند هنگام ورود به سرزمین در زمان فتح گفته بود، انجام دهند و آن این بود که آنها تمام این کنعانیان و تمام این شهرها و ساکنان آنها را نابود کنند؛ و اگر این کار را نمی‌کردند، توسط اعمال مذهبی بت‌پرستانه خود گمراه می‌شدند.

نکته جالب در مورد جازر این است که فتح شد و به آتش کشیده شد و همه ساکنان آن کشته شدند، اما این کار توسط بنی‌اسرائیل انجام نشد؛ بلکه توسط فرعون مصر که در آیه ۱۶ می‌خوانیم، انجام شد. بنابراین آن اقدام علیه جازر هیچ ارتباطی با اجرای فرمان خداوند برای اعمال این «ممنوعیت»، همانطور که گاهی اوقات نامیده می‌شود، علیه کنعانیان نداشت. این صرفاً یک لشکرکشی نظامی توسط یک فرعون مصری بود که امری عادی بود زیرا این فراعنه وقتی تصمیم به انجام این کار گرفتند، در سرزمین کنعان بالا و پایین می‌رفتند. بدون شک، غنیمتی که فرعون از آن شهر به دست آورد، با خود به مصر برد. ویرانه‌ها باقی ماندند و او ویرانه‌ها را، هر چقدر هم که عجیب به نظر برسد، به عنوان جهیزیه به دخترش هنگام ازدواج با سلیمان می‌دهد. و بنابراین، همانطور که در این آیه می‌خوانیم، سلیمان برای بازسازی شهر و تقویت آن اقدام می‌کند.

به نظر می‌رسد ملکه سبا مجذوب این موضوع شده است زیرا او از سلیمان دیدن کرد. او از . ملکه سبا و خدا آنچه دید و شنید، شگفت‌زده شد. بنابراین در آیه ۹ جمله او را می‌خوانید: او می‌گوید: «سپاس بر خداوند، خدای تو، که از تو خشنود بوده و تو را بر تخت سلطنت اسرائیل نشانده است. به خاطر عشق ابدی خداوند به اسرائیل، تو را پادشاه ساخته است تا عدالت و راستی را برقرار کنی.» این جمله خوبی است؛ به نظر می‌رسد که او بینش خوبی «در مورد هدف پادشاهی دارد: «او تو را پادشاه ساخته است تا عدالت و راستی را برقرار کنی»

سپس می‌خوانید که او به پادشاه صد و بیست تالان طلا، مقادیر زیادی ادویه و سنگ‌های قیمتی داد. این اغلب در سفرهای رسمی اتفاق می‌افتد؛ تبادل هدایا وجود دارد و این سنت هنوز هم ادامه دارد. اما در این رابطه است که در مورد ثروت سلیمان اظهار نظر می‌کنید. در آیه ۱۳ می‌خوانید: «سلیمان به ملکه سبا هر آنچه را که می‌خواست و درخواست می‌کرد، علاوه بر آنچه از بخشش سلطنتی خود به او داده بود، داد. سپس او آنجا را ترک کرد و با همراهانش به کشور خود بازگشت.» و سپس می‌خوانید: «وزن طلایی که سلیمان سالانه دریافت می‌کرد، یک یادداشت متنی وجود دارد که *NIV* ششصد و شصت و شش تالان بود.» اکنون در کتاب مقدس مطالعه می‌گوید این حدود بیست و پنج تن است، بدون احتساب درآمد بازرگانان و تجار و از همه پادشاهان و فرمانداران عرب آن سرزمین. با این طلا چه می‌کنید؟ پادشاه سلیمان دویست سپر بزرگ از طلای چکش‌کاری شده ساخت؛ ششصد بکا طلا در هر سپر استفاده شد. یک بکا حدود هفت و نیم پوند است. پادشاه آنها را در کاخ جنگل لبنان قرار داد.

سپس پادشاه تخت بزرگی ساخت که از عاج ساخته شده و با طلای ناب روکش شده بود. این تخت شش پله داشت و در پشت آن، یک رویه گرد در دو طرف نشیمنگاه، دسته‌هایی قرار داشت. من به آن تخت برمی‌گردم، اما

اگر کمی پایین‌تر بروید، به آیه ۲۱: «تمام جام‌های سلیمان پادشاه از طلا بود؛ تمام ظروف خانه در کاخ جنگل لبنان» از طلای خالص بود. هیچ چیز از نقره ساخته نمی‌شد، زیرا نقره در روزگار سلیمان بی‌ارزش تلقی می‌شد. حالا، می‌بینید که در این زمینه از این دیدار ملکه سبا، این اظهارات در مورد ثروت سلیمان وجود دارد، و من فکر می‌کنم در این اظهارات شاید بتوانید چیزی شبیه به یک نقطه عطف را ببینید. من فکر می‌کنم ثروت سلیمان عموماً به عنوان گواهی بر برکت خداوند در نظر گرفته می‌شود؛ این چیزی نیست که به خودی خود اشتباه باشد. از آن انتقاد نمی‌شود، اما فکر می‌کنم سوال این است که فرد با ثروت چه می‌کند. چگونه از آن استفاده می‌کنید؟ آیا از آن به روشی ساده استفاده می‌کنید؟ برای تکریم خداوند؟ برای پیشبرد پادشاهی او؟ یا از آن برای خودتان استفاده می‌کنید؟

اگر به تثنیه ۱۷ و قانون پادشاه برگردید، سه کار وجود دارد که یک پادشاه سلیمان و تثنیه ۱۷ و انباشت طلا اسرائیل نباید انجام دهد: او نباید انجام دهد: او نباید تعداد زیادی اسب به دست آورد: ما قبلاً دیده‌ایم که سلیمان این کار را انجام داد. دوم، او نباید همسران زیادی می‌گرفت، اما سلیمان این کار را کرد. سوم، او نباید مقادیر زیادی نقره و طلا جمع می‌کرد. حالا می‌خواهم به دو نکته‌ی اول برگردم، چون هر چه جلوتر می‌رویم به آنها اشاره می‌شود. اما نکته‌ی سوم این است: او نباید مقادیر زیادی نقره و طلا جمع‌آوری می‌کرد. وقتی آیات ۱۴ تا ۲۵ را می‌خوانید، واضح است که سلیمان دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که قانون پادشاه در تثنیه می‌گوید او نباید انجام دهد.

و فکر می‌کنم وقتی به کاری که او با نقره و طلا می‌کرد نگاه می‌کنید، می‌توانید بگویید که او واقعاً کارهای معقولی با ثروتش انجام نمی‌دهد. او دویست سپر بزرگ و سیصد سپر کوچک از طلا می‌سازد تا در کاخ خود آویزان کند، تزئینات آن از طلای خالص است. تمام جام‌های او از طلا بود؛ تمام وسایل خانه‌اش از طلا بود؛ هیچ چیز از نقره نبود زیرا به اندازه کافی خوب نبود. فکر می‌کنم ممکن است بگویید اینها شاید مسائل قضاوتی باشند. فکر می‌کنم ممکن است بگویید برای یک پادشاه مناسب است که برای مناسبت‌های خاص، چیزی شبیه به این، مجموعه‌ای از جام‌های طلا داشته باشد. اما برای وسایل خانه معمولی، که به نظر می‌رسد اینجا در مورد آن صحبت می‌شود، همه چیز از طلای خالص است. به نظر می‌رسد که از ثروت برای ساختن یک تصویر، ایجاد یک تأثیر، و شبیه شدن به سایر پادشاهان جهان باستان با تمام شکوه دربار استفاده می‌شود.

سپس توصیف تخت او را که گفتم می‌خواهم به آن برگردم، دارید. «او این تخت بزرگ را با عاج مثبت‌کاری شده و با طلای ناب روکش شده ساخت. تخت شش پله داشت. در پشت آن یک رویه گرد قرار داشت، در دو طرف نشیمنگاه، دسته‌هایی با شیری ایستاده در کنار هر یک از آنها. دوازده شیر روی شش پله ایستاده بودند، یکی در دو انتهای هر پله. چیزی شبیه به آن هرگز برای هیچ پادشاهی دیگری ساخته نشده است.» حتماً تخت بزرگی بوده است. شش پله بالاتر از رعایای خود می‌نشست، اما قانون پادشاه در تثنیه می‌گوید که پادشاه نباید

خود را بهتر از برادرانش بدانند. بنابراین دوباره از خود می‌پرسید که آیا نگرش سلیمان در اینجا آن الزام تثنیه ۱۷ را نقض نکرده است، چرا که تخت نشان می‌دهد که او خود را برتر از قومش می‌داند.

یک تغییر بافتی جالب با این عبارت در آیه ۱۹ وجود دارد: «تخت شش پله داشت و پشت آن دارای یک سر گرد بود.» در جایی که می‌گوید: «پشت آن دارای یک سر گرد بود»، سیتوآجینت، که ترجمه یونانی عهد عتیق است، می‌گوید: «تخت سر گوساله‌ای بر پشت خود داشت.» حال، مشخص نیست که این یک قرائت ترجیحی باشد. گاهی اوقات وقتی بین سیتوآجینت و متن عبری تفاوت‌هایی وجود دارد، تشخیص اینکه کدام یک شامل قرائت اصلی و ترجیحی است، دشوار است. اما حداقل این امکان وجود دارد که در اینجا نشانه‌ای از گرایش به بت‌پرستی در ایجاد این تخت وجود داشته باشد. می‌دانید که وقتی به فصل ۱۱، فصل بعدی، آیه ۵ می‌رسید، در آنجا می‌خوانید که «او از عشتروت، الهه صیدونیان و مولک، خدای نفرت‌انگیز عمونیان، پیروی کرد.» بنابراین می‌دانید که سلیمان در مقطعی از سلطنت خود شروع به پرورش ایده‌های پرستش خدایان بت‌پرست کرد. اگر او سر گوساله‌ای بر تخت خود داشته باشد، این نیز ممکن است نوعی نماد بت‌پرستی باشد که مستقیماً در تخت او گنجانده شده است. این موضوع مشخص نیست زیرا بر اساس قرائت سیتوآجینت است، نه قرائت عبری متن ماسورتیک.

اما در هر صورت، فکر می‌کنم وقتی این فصل را مرور می‌کنید و این تصویر از ثروت را به دست می‌آورید و آن را با عبارات تثنیه ۱۷ که قرار بود رفتار پادشاهان اسرائیل را هدایت کند، مقایسه می‌کنید، فکر می‌کنم دوباره واضح است که سلیمان پادشاه واقعی عهد نیست. وقتی به دنبال آن آرمان پادشاه عهد می‌گردید، آن را در سلیمان نمی‌یابید. باید در جای دیگری به آینده نگاه کنید.

فکر می‌کنم در نهایت باید به مسیح نگاه کنید. و البته، کتاب مقدس در مکاشفه ۱:۲۲ از تخت صحبت می‌کند، جایی که می‌خوانید: «فرشته نهر آب حیات را به من نشان داد، به زلالی بلور که از تخت خدا و بره جاری بود و از وسط خیابان بزرگ شهر سرازیر می‌شد. در دو طرف نهر، درخت حیات قرار داشت.» تخت سلیمان تخت پادشاه حقیقی، پادشاه حقیقی صلح نبود. او به این هدف نرسید، اما انتظار ما باید به سمت تحقق آن آرمان در خود مسیح پیش برود.

من فکر می‌کنم تصویر کلی پادشاهی سلیمان، پادشاهی صلح پادشاهی صلح سلیمان با نقص‌ها [سینکرتیسم] است زیرا همانطور که گفته شده، هر کسی می‌توانست زیر تاک و درخت انجیر خود بنشیند. جنگی وجود نداشت و رفاه وجود داشت و حداقل در اوایل سلطنت سلیمان، خود سلیمان از خداوند پیروی کرد و بنابراین زمان برکت بزرگی بود. اما اوضاع شروع به تغییر و وخامت کرد. سلیمان به یکباره با ثروت فراوان بر تخت سلطنت نشست. او آن را در یک فرآیند تدریجی جمع کرد، و سپس همه این همسران را، دوباره یک فرآیند تدریجی، جمع کرد. سپس در نهایت همسرانش قلب او را از خداوند دور کردند و به پرستش بت‌پرستان روی آوردند. بنابراین در پایان سلطنت او، خداوند پیامبری را می‌فرستد تا بگوید: من پادشاهی را از شما خواهم گرفت و فقط یک قبیله برای شما

باقی خواهد ماند. من فکر می‌کنم آنچه در آن می‌بینید این است که سلیمان پسر اولیه داوود است، و در سلطنت او تصویری از این پادشاهی صلح وجود دارد، اما تصویری ناقص و دارای نقص است. این باعث می‌شود که ما متوجه شویم که در نهایت باید در جای دیگری به دنبال تحقق کامل پادشاهی کامل و صلح‌آمیز باشیم.

آنچه در آثار سلیمان می‌بینید، تلاش برای ترکیب پرستش خداوند با پرستش این خدایان بت‌پرست است، و این چیزی است که در اسرائیل، از پادشاهی به پادشاهی دیگر، ادامه یافت. همه اینها به سقوط سلیمان نسبت داده نمی‌شود. اما کارهایی که سلیمان انجام داد، توسط بسیاری دیگر نیز در طول تاریخ انجام شد. این چیزی که به آن تلفیق ادیان می‌گویند، درست از زمان گوساله طلایی در کوه سینا آغاز می‌شود. آنها سعی داشتند خداوند را از طریق گوساله طلایی پرستش کنند، بنابراین در آن زمان تلفیق ادیان وجود داشت. این مشکل اساسی است که اسرائیل در تمام طول تاریخ خود با آن مواجه بوده است.

بیایید ده دقیقه استراحت کنیم.

رونویسی شده توسط دیوید فاگ  
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت  
ویرایش نهایی توسط دکتر پری فیلیپس  
روایت مجدد توسط دکتر پری فیلیپس